

تحلیل ارزش‌های دینی در داستان‌های شاهنامه

فاطمه حاجی رحیمی^۱

استاد همکار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران

چکیده

یکی از عناصر هویت در هر کشوری، دین است. در ایران، نیز دین یکی از مهم‌ترین عناصر هویت ایرانی بوده است. هویت دینی در ایران عمری به بلندای تاریخ این سرزمین دارد. رابطه میان دین و ملیت ایرانی به طور کلی رابطه سازگارانهای بوده است. ایمان و اعتقادات معنوی در طی تاریخ ایران با روح مردم این سرزمین گره خورده است. دین نه تنها، نوع رابطه انسان با عالم بالا را توضیح می‌دهد، بلکه با بیان چیستی و کیستی خداوند و بیان علت آفرینش از جانب او و هدف زندگی انسان در این جهان، باعث تعیین نوع نظام اخلاقی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. دین زردشت آیین یکتاپرستی در ایران باستان است که تا قبل از ورود اسلام دین رسمی جامعه بود. پژوهش حاضر که به صورت توصیفی-تحلیلی انجام گرفته به تحلیل ارزش‌های دینی در شاهنامه پرداخته است، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شاهنامه را می‌توان در عین حال کتابی دینی به شمار آورد. یکی از رازهای ماندگار این اثر ارجمند نمایش یگانگی است و اگر شاهنامه منحصرأ نامۀ شاهان می‌بود چه بسا که رفته‌رفته از میزان اقبال مردم بدان کاسته می‌شد. از سوی دیگر حماسه در ارتباط با قوم و قبیله و ملت معنا پیدا می‌کند. مرد حماسه نمی‌تواند و نمی‌باید تنها گلیم خویش را از آب بیرون بکشد. به عبارت دیگر، جهان‌بینی حماسه، دیدی برون گرایانه دارد و این دو ویژگی، یعنی توجه به

^۱ Email: f.hajirahimi@mou.ir

حیات مادی و عنایت و اهتمام به زندگی جمعی، با دین رسمی که می‌کوشد با نفی استحقاق جسم برای بهره‌مندی از لذات مادی، فضایی وسیع‌تر برای طیران روح فراهم کند و جسم را بندی بر پای روح می‌داند و از سوی دیگر مکتبی است فردی با تمایلات آشکارا درون‌گرایانه، منافات دارد. کلیدواژه‌ها: دین، هویت، داستان‌های شاهنامه، اسلام، یکتاپرستی.

مقدمه

شاهنامه تنها یک کتاب حماسی و روایت یک قهرمان نیست بلکه گنجینه‌ای از پندها و اندرزهایی است که می‌تواند به اصلاح فرهنگ هر فرد و جامعه کمک کند. فردوسی، آزادی، اخلاق و ادب در زبان و اندیشه را به ما می‌آموزد و بر همین اساس او نماد وجدان عمومی جامعه است که در آن ملیّت و مذهب به یکدیگر می‌رسند و ایران و اسلام به‌عنوان هویت ایران‌پسند قابل فهم هستند. این اثر گنجینه‌ای از اساطیر، فرهنگ و تاریخ ایرانی است که همه جنبه‌های آن هنوز مورد کنش و کاوش شایسته قرار نگرفته است.

هر اثر ادبی دارای نشانه‌ها، عناصر و ویژگی‌هایی است که بر اساس آنها شکل می‌گیرند. آنچه یک اثر ادبی را در جایگاه یک اثر کامل بیان می‌دارد، حجم، تنوع، موضوع و شاخه‌های متنوع نیست، بلکه میزان تأثیری است که در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. ویژگی‌های هر اثر ادبی با توجه به اهمیت، جایگاه و ضرورتی که دارد در بوتۀ نقد، پژوهش و بررسی قرار می‌گیرد.

یکی از عناصر هویت در هر کشوری، دین است. در ایران، نیز دین یکی از مهم‌ترین عناصر هویت ایرانی بوده است. هویت دینی در ایران عمری به بلندای تاریخ این سرزمین دارد. «رابطه میان دین و ملیّت ایرانی به طور کلی رابطه سازگارانهای بوده است.» (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۴) ایمان و اعتقادات معنوی در طی تاریخ ایران با روح مردم این سرزمین گره خورده است. دین نه تنها، نوع رابطه انسان با عالم بالا را توضیح می‌دهد، بلکه با بیان چیستی و کیستی خداوند و بیان علت آفرینش از جانب او و هدف زندگی انسان در این جهان، باعث تعیین نوع نظام اخلاقی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. اطلاعات چندانی درباره ادیان ایرانیان در پیش از ورود آریایی‌ها به این سرزمین وجود ندارد، اما آنچه مشخص است این است که آریایی‌ها به مذهب واحدی اعتقاد نداشتند و عقاید اولیه آنان بر پرستش مظاهر طبیعت مبتنی بود. در کنار این، مهرپرستی نیز در ایران متجلی گردید. این دو آیین پس از چندی در قالب مزدآپرستی و اعتقاد به اهورامزدا جلوه‌گر شد و پایه‌های دین یکتآپرستی در ایران بنیان نهاده شد. دین زردشت آیین یکتآپرستی در ایران باستان است که تا قبل از ورود اسلام (به ویژه در عصر ساسانی) دین غالب و رسمی جامعه بود.

«میراث زردشت، جامعه‌ای مذهبی و دینی و روحیه‌ای عرفانی بود. تعلیم این آیین به طور کلی

بر هویت ملی ایرانیان تأثیر شگرفی داشته است.» (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۹۶)

بینش دینی شاهنامه

در شاهنامه با یک بینش دینی واحد روبه رو نیستیم، بلکه مطابق با واقعیت تاریخی، چند بینش دینی در تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند: بینش‌های دینی زردشتی، بودایی، یهودی، مسیحی و اسلامی؛ یکتارپستی و دهرگرایی؛ تسامح و تعصب دینی؛ تشیع سراینده و مذاهب دیگر اسلامی. در دیباچه داستان سیاوش آمده است:

اگر زندگانی بود دیر یاز
بر این وین خرم بمانم دراز

یکی میوه داری بماند ز من
که نازد همی بار او بر چمن

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ۱۰-۱۱)

وین در معنی باغ انگور است که به قول دکتر سرکاراتی (۱۳۷۸: ۲۲۵-۲۳۵) اشتباه است و درست تصحیح مرحوم مینوی است:

اگر زندگانی بود دیر یاز
بر این دین خرم بمانم دراز

همانطور که دکتر سرکاراتی توضیح داده است دین در شاهنامه گاهی کیش و مذهب است و گاهی راه و رسم و دکتر سرکاراتی در اینجا راه و رسم را درست می‌پندارد، اما اگر مراد مذهب باشد، مقصود کدام مذهب است که خرم است؟ برخی گفته‌اند شاید مراد خرم دین باشد. خرم‌دینان، مزدکیان عهد اسلامی بودند.

به هر حال نباید انگیزه فردوسی را در احیای فرهنگ و آیین نیاکان نادیده انگاشت، آیا او نسبت به پدران خود احساس دین نمی‌کرد؟ باری، پرداختن به ایران باستان چندان هم بی دردسر نبوده است. سخنان و عقاید اسلامی در شاهنامه محدود است زیرا منابع فردوسی مربوط به پیش از اسلام بود، اما در حقیقت می‌توان مواردی را نشان داد. در توصیف مازندران (شاید در مفهوم هندوستان) می‌گوید:

بتان بهشتند گویی درست
به گلنارشان، روی، رضوان بهشت

o

o

(همان، ج ۲، ۱۸۶)

این بهشت اسلامی است که از رضوان نام برده شده است. رضوان در شعر معاصران فردوسی از جمله فرخی آمده است، البته گاهی ابیاتی که در آن عقاید اسلامی مطرح شده است از نظر نسخه‌شناسی مشکوک است، مثلاً خسرو پرویز در مردن خود می‌گوید:

فرشته باید یکی جان ستان
بگویم بدو جانم آسان ستان

o

o

(همان، ج ۹، ۳۳۶)

اشاره به ملک‌الموت است. حال آنکه در دین زردشتی سروش به روان مردگان خوشامد می‌گوید. به نظر دکتر خالقی مطلق این بخش شاهنامه قابل تأمل و مشکوک می‌نماید. (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۴۲-۲۴۳)

شاید بتوان گفت که در شاهنامه آمیزه‌ای از سخنان اسلامی و زردشتی و مانوی را می‌توان مشاهده کرد. در مقدمه شاهنامه هم مدح پیامبر اسلام آمده است و هم آفرینش بر حسب عقاید غیراسلامی مطرح شده است:

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود نه از آب و گرد و نه از باد و دود

o

o

(همان، ج ۱، ۷۵)

در شاهنامه ابیات صریحی دال بر تشیع فردوسی هست. در قطعه‌ای که درباره پیری خود سروده است و از خداوند زمان می‌طلبد تا بتواند اثر خویش را به اتمام برساند:

کزین نامور نامه باستان بمانم به گیتی یکی داستان

o

o

که هر کس که اندر سخن داد داد ز من جز به نیکی نگیرند یاد

o

o

(همان، ج ۳، ۲۵۷۱)

به هر حال برخی از ابیات دال بر شیعی بودن فردوسی در همه نسخه‌ها دیده می‌شود. هم در شاهنامه چاپ مسکو و هم در چاپ خالقی مطلق و هم در چاپ دیگران و لذا نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. در شاهنامه خالقی مطلق آمده است:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی

o

o

که من شارستانم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است

o

o

(همان، ج ۱، ۵۶)

که اشاره است به روایت: انا مدینه العلم و علیُّ بابُها. در چاپ مسکو به ضبط دیگری آمده است: که من شهر علمم علیم در است.

بینش زردشتی

ایرانیان حتی پیش از ظهور زردشت همه به دین او هستند، چنانکه مثلاً فریدون در آتشکده کندز کتاب زند و اوستا می‌نهد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۱۸۴، بیت ۲۱۵) و کیخسرو هنگام ترک جهان زند و اوستا می‌خواند. (همان، ج ۴، ص ۳۰۵، بیت ۲۱۱۶) اشاره به تقدس آتش و نیایش در آتشکده، به ویژه آتشکده آذرگشسب و نثار بر آتش و گرفتن برسم و خواندن واژ بارها آمده است. البته می‌توان گفت که برخی از این مراسم دینی مانند گرامیداشت نوروز و سده و مهرگان ریشه‌های پیشازردشتی دارند. ولی اینها نتایج بررسی‌های امروزی است و با باورداشت‌های آن زمان ارتباطی ندارد. نشانه‌های بینش دینی زردشتی در شاهنامه بیش از اینهاست و نیاز به پژوهشی جداگانه دارد. تنها این نکته یادآور شود که در شاهنامه، برخی اشارات، مانند سوگند به خورشید و ماه و ستارگان یا ستایش امشاسپندان (همان، ج ۳، ۳۵۹) راهبر بر این هستند که در متن پهلوی خداینامه نقش ایزدان و امشاسپندان و برخی دیگر از باورداشت‌های زردشتی بسیار بیشتر از این بوده که اکنون در شاهنامه هست و نیز بی تردید بیش از آنچه در مآخذ این کتاب بوده است.

همچنین کوشش شده است که برخی رسوم و اعتقادات که خوشایند مسلمانان نبوده توجیه گردد. برای مثال، درباره ازدواج با محارم آمده است: «بران دین که خوانی همی پهلوی» (ج ۲، ۲۲۲ / ۱۴۱)

بینش یکتاپرستی

اگرچه در خدای‌نامه نیز مانند دیگر متون پارسیگِ زمان ساسانیان که نویسندگان آنها به دین بهی بودند، مزدا تنها آفریدگار آفرینش و سرور همه ایزدان بوده، ولی یکتاپرستی مطلق شاهنامه متأثر از توحید اسلامی خود شاعر است که پیش زمینه آن در مآخذ او نیز فراهم شده بود. شاهنامه - و از این بابت نیز مانند دیگر متون پارسیگ - با نام خداوند آغاز می‌گردد:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد^۵

(همان، ج ۱، ۱)

و با نام او نیز به پایان می‌رسد:

سرآمد کنون قصه یزدگرد

به ماه سپندارمذ روزِ ارد^۶

ز هجرت شده پنج هشتاد بار

به نام جهان داور کردگار

(همان، ج ۹، ۸۹۰)

تمام اشخاص نیک سیرت شاهنامه، به ویژه ایرانیان، خداپرست و یکتاپرست هستند. شاهان و پهلوانان همیشه پیروزی و شکست خود را از خواست خداوند می‌دانند. هنگام بروز سختی‌ها، بلاها و جنگ‌ها، شاه و پهلوان کلاه از سر برمی‌گیرند، کمر از میان می‌گشایند، سر و تن می‌شویند، جامه پاک و سپید می‌پوشند و زاری کنان بر خاک می‌افتند و از خداوند نیایش پیروزی می‌کنند یا به سبب پیروزی به ستایش او می‌پردازند.

بینش دهری

با وجود تبلیغ ایمان بی چون و چرا به هستی و یکتایی و توانایی خداوند، سراسر شاهنامه، مانند بسیاری دیگر از متون نظم و نثر فارسی، به ویژه ویس و رامین، پر است از شواهد باورداشت به جبر و قضا و قدر که در شاهنامه و متون دیگر زیراصطلاحاتی چون زمانه، روزگار، چرخ، سپهر، فلک، گیتی، دهر، ستاره، هفتگرد، بخت و غیره آمده است.

در حقیقت اعتقاد به قضا و قدر، زیرنای فکر ایرانیان از کهن‌ترین ایام تا امروز است که در شاهنامه انعکاس تمام و کمال یافته است. زمانه مسئول همه نیک و بدی است که بر ما می‌رسد:

چنین ست کردار این گنده پیر	ستاند ز فرزند پستان شیر
چو پیوسته شد مهر دل بر جهان	به خاک اندر آرد همی ناگهان...
یکی را سرش برکشد تا به ماه	فراز آورد زان سپس زیر چاه

(همان، ج ۲، ۳۷۶)

تسامح دینی

بینش دینی شاهنامه کلاً در جهت مدارا و مسامح است. در یک جا دین خدا به کرباسی نغز مانند شده است که پیامبران و پیروان ادیان زردشتی، یهود، مسیحی و اسلام آن را از چهار سو می‌کشند، ولی نه آن کرباس پاره می‌گردد و نه آن مردمان از کشیدن به ستوه می‌آیند:

(همان، ج ۶، ص ۱۲-۱۳، بیت ۱۳۳-۱۳۵؛ ص ۱۶، بیت ۱۸۱-۱۹۳)

در جایی دیگر آمده است که به انوشیروان گفتند که جهودان و ترسایان مردمی دوروی و بددین و دشمن تو هستند. انوشروان در پاسخ آنها می‌گوید: هیچ شاهی که کسانی در پناه او نباشند، بزرگ و توانا نیست.

(همان، ج ۷، ص ۴۰۰، بیت ۳۸۲۲-۳۸۲۴) باز از او می پرسند که: جهان بی دین باشد بهتر است یا بی پادشاه؟ انوشیروان در پاسخ نظر پیشین خود را تأیید می کند و می افزاید: جهان بی دین نخواهد بود، جز اینکه هر کس به دین دیگری است و نیز جهان از حرف ویران نگردد، ولی اگر پادشاهی نباشد، دین نیز نخواهد بود (همان، ج ۷، ص ۴۰۲، بیت ۳۸۴۸-۳۸۵۴).

در جایی دیگر آمده است که خسرو پرویز که به کمک رومیان تاج و تخت خود را بازیافته بود، در ضیافتی برای جلب خرسندی رومیان ناچار بود که جامه صلیب داری را که قیصر برای او فرستاده بود بپوشد، ولی در این کار مردد بود. در این حال مشاور او به او می گوید:

«که دین نیست شاهها به پوشش به پای» (همان، ج ۸، ص ۱۵۸، بیت ۲۰۷۵)

تعصّب دینی

اردشیر برعکس انوشروان، دین و پادشاهی را برادر و پاسبانان یکدیگر می دانند که همچون دو تارند که درهم بافته شده اند:

نه بی تخت شاهی است دینی به پای
چنین پاسبانان یکدیگرند

نه بی دین بود شهریاری به جای
تو گویی که در زیر یک چادرند

(همان، ج ۶، ۳۲۱)

ولی در زمان خسرو پرویز، با آنکه خود او تعصّب دینی نداشت، چند جا دین زردشت بر ادیان دیگر برتر شمرده شده است. به ویژه از اینکه مسیحیان مسیح را خدا و پسر خدا می دانند، شدیداً انتقاد شده (همان، ج ۸، ص ۱۱۱-۱۱۵) یا آمده است که دینی را که پیغمبرش به دست جهودی کشته شود، نباید ستود. (همان، ج ۶، ص ۳۳۱-۳۳۲، بیت ۵۴۱؛ ج ۸، ص ۱۱۳، بیت ۱۴۸۵-۱۴۸۶)

خسرو پرویز همین که قدرتش استوار شد، نه تنها درخواست قیصر را در پس دادن صلیب (که در سال ۶۱۴ م در جنگ بیت المقدس به دست سپاه ایران افتاده بود) رد می کند، بلکه به مسیحیت می تازد (ج ۸، ص ۲۵۵-۲۵۶، بیت ۳۳۴۷-۳۳۵۵؛ ص ۳۴۸، بیت ۳۱۳-۳۱۹) و صلیب مقدس را «چوبی پوده» و «چوب خشک تبه گشته» می خواند، ولی شخص مسیح را کمابیش می ستاید و او را، برعکس رومیان بیدادگر و خونریز، درویشی کوشنده می نامد. (همان، ج ۸، ص ۱۱۳، بیت ۱۴۸۲-۱۴۸۳)

همچنین یهودیان در برخی جاها، از جمله در داستان «لنیک آبکش» (همان، ج ۶، ص ۴۲۴-۴۳۶) و داستان «مهبود و زروان» (همان، ج ۷، ص ۲۱۹-۲۳۱) مردمی خسیس و آزمند و جادو معرفی شده اند.

بنابراین بینش دینی شاهنامه میان دو قطب خداپرستی و دهری‌گری از یک سو و دو قطب تسامح و تعصب از سوی دیگر در نوسان است. در حالی که در مورد نخستین ما با زیربنای تفکر ایرانی و نفوذ مذهب زروانی سروکار داریم، تضاد دوم کاملاً مطابق با واقعیت تاریخی است که در زمان برخی پادشاهان همچون کیقباد، انوشیروان، یزدگرد بزه‌گر و هرمزد تسامح دینی بیشتری معمول بود (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶، بخش ۳: ۲۱۴ و ۴۴۷) و در زمان برخی پادشاهان تعصب دینی بر تسامح غلبه داشت.

بینش اسلامی و تشیع

در شاهنامه فردوسی علومی همچون فلسفه، کلام و حکمت و نوع نگرش شیعی به هستی و عالم وجود متجلی گشته است و این امر تا به آن حد است که برخی پژوهشگران، گاهی تصور می‌کنند فردوسی فقیهی شاعر بوده که ماهرانه و حرفه‌ای به طور غیر مستقیم اعتقاد خود به مذهب شیعه را در این منظومه عظیم گنجانده و سپس این مفاهیم را در بستری از جنس حماسه و داستان‌های تاریخی پیچیده و به جامعه مخاطب ارزانی داشته است.

استاد توس، عمده دوران تدوین شاهنامه را در قرن چهارم هجری سپری کرده است. قرن چهارم، اوج دوران شکوه و شکوفایی تمدن اسلامی است. فردوسی بنیاد سترگ حماسه سرای این مرز و بوم است و در تجسم اسطوره‌های ایرانی جهت احیای هویت فرهنگی و ملی و اعتلا بخشیدن به ارزش‌های انسانی و آرمانی بر مبنای آیین مذهبی، مقام اول را به خود اختصاص می‌دهد. برخی متفکرین و اندیشمندان علم اساطیر بیان می‌دارند که اسطوره و دین همانندی‌های بسیاری دارند. نگاه فردوسی در شاهنامه به اسطوره و دین، تلفیقی از واقع بینی و آرمان گرایی است. فردوسی بین اسطوره‌های اهریمنی و اهورایی فرق می‌گذارد و این‌گونه حقایق ماورایی را در زبان رمزی و تمثیلی و در قالب اسطوره بیان می‌نماید. در اندیشه فردوسی مهرجاودانگی بر پیشانی اسطوره‌های درخشان و مثبت چون فریدون، سیاوش، گیو، کیخسرو و... نهاده می‌شد و نیز اعتقاد او به خدای واحد بر مبنای دین ابراهیمی، قطعاً یکی از علل ماندگاری شاهنامه بر تارک اساطیر جهان است. شاهنامه، همان‌گونه که آتش را فقط محراب دین زردشت می‌داند، کعبه را فقط پرستشگاه دانسته است:

خدای جهان را نباشد نیاز به جای و خور و کام و آرام و ناز

پرستشگهی بود تا بود جای بدوی اندرون یادکردِ خدای

o

o

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶، ۴۹)

این نکته و آنچه در نامهٔ سعد وقاص در پاسخ رستم فرخزاد آمده است. (همان، ج ۸، ص ۴۲۵-

۴۲۶، بیت ۱۷۷-۱۹۳)

اهم مطالبی است که در متن اصلی کتاب دربارهٔ دین مبین اسلام آمده است. البته نه در اسلام فردوسی تردیدی است و نه در شاهنامه مطالبی است که مغایر با شریعت اسلامی باشد؛ ولی مقایساتی که برخی از ایرانیان میان اندرزهای شاهنامه و حکم قرآنی و احادیث اسلامی کرده‌اند، بیشتر تشابهاتی اتفاقی است که به ویژه در نوع ادبی اندرز یافت می‌شود. در عوض در دیباجة شاهنامه، پس از ستایش پیامبر اسلام(ص)، شاعر خود را خاک پای علی(ع) دانسته و مذهب تشیع را تنها مذهب برحق و مذاهب دیگر اسلامی را باطل شمرده است. (همان، ج ۱، ص ۹-۱۱، بیت ۹۰-۱۴۰)

ستایش تشیع و اهل بیت پیامبر (ص) در آغاز و پایان برخی از داستانها نیز آمده است (همان، ج ۲، ص ۳۸۰، بیت ۱۳-۱۴) ولی بیت‌هایی نیز افزوده که قلم‌های شیعی و سنی است. نکتهٔ درخور توجه اینست که هر پنج اصل دینی شیعی یعنی توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد به نیکی در شاهنامه آمده که گاهی به صراحت هر چه بیشتر و گاهی هم با کنایه است. به هر روی شاهنامه با زبانی موزون در قالب وقایعی کاملاً عینی تاریخ را شرح داده و فردوسی، باورهای مذهبی خود را در دل این وقایع تعبیه کرده است. متأسفانه برخی از پژوهشگران شاهنامه، این وقایع را اسطوره می‌دانند در صورتی که تمام شاهنامه آینه‌ای از تاریخ است و ردپای دین اسلام و مذهب شیعه در این آینه مشهود است. شمار ابیاتی که به بحث حضور مذهب شیعه در شاهنامه می‌پردازند، بسیار است ولی به چند نمونه از ابیات مهم در این زمینه اشاره می‌شود:

در باب توحید:

هر آن کس که از دادگر یک خدای بیچند نیارد خرد را به جای

o

o

در باب نبوت:

به گفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگی ها بدین آب شوی
o	o

در باب معاد:

تو را از دو گیتی بر آورده‌اند	به چندین میانجی پیورده‌اند
o	o
کزین خواب نوشین سر آزاد کن	ز فرجام گیتی یکی یاد کن!
o	o

در باب عدل:

کنون هرچ خواهیم کردن ز داد	بکوشیم وز داد باشیم شاد
o	o
و فردوسی در نهایت موضع خود را پیرامون امامت در این بیت روشن می‌سازد:	
منم بنده اهل بیت نبی	ستاینده خاک پای وصی
o	o
اگر چشم داری به دیگر سرای	به نزد نبی و علی گیر جای
o	o
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم
o	o

(همان، ج ۱، ۱۳)

زروان

از دیرباز تاکنون یکی از دغدغه‌های انسان، چگونگی برخورد با طبیعت، توجیه و فرجام کار جهان بوده است. به همین منظور، در زندگی خویش از طریق باورهای هستی‌شناسانه، به تبیین کائنات و چگونگی آفرینش پرداخته است. یکی از این باورهای اسطوره‌ای، «آیین زروان» است. باید گفت که

آیین زروانی در تاریخ مزدیسنا به منزله امر گذرنده و غیرثابتی نبوده، بلکه یکی از مبانی اولیه آیین زرتشتی محسوب می‌شد.

برخی «زروان» را مکان مطلق (ثواب) و بعضی او را زمان مطلق دانستند و گاهی مفهوم (قدر) و سرنوشت نیز داشته است. ضرورت بررسی این مضمون در این بخش، درک نکته‌ها و اعتقادهای دیرین است که پرده از معانی و رموز شاهنامه برمی‌دارد و باعث گره‌گشای بعضی از پیچیدگی‌ها می‌شود؛ زیرا حکیم فردوسی میان پدیده‌های شگفت‌انگیز اسطوره و قهرمانانی که وجودشان در حماسه ضروری است، تلفیقی ایجاد کرده، اسطوره و حماسه را به یکدیگر اتصال داده است.

یکی از آیین‌های باستانی که ظاهراً در اواخر دوره هخامنشی از بطن دین زردشتی منشعب شده، آیین زروانی است. در این عصر، گروهی از زردشتیان با تأمل در دو مینوی نخستین؛ یعنی اهورامزدا و اهریمن به این باور دست یافتند که باید این دو را پدری باشد؛ بنابراین به ایزد زروان به‌عنوان پدر دو مینو نگرستند و زروان را زاینده آن دو پنداشتند که این اسطوره می‌تواند گذار جامعه ایران از زن سروری به مردسالاری را در ذهن تداعی کند؛ چرا که امر زادن - البته در اسطوره - نیز از زنان سلب گشته و این هنر زنان، بی مقدار پنداشته و به مردان سپرده شده است؛ بنابراین می‌توان برآن بود که با ظهور کیش زروانی در ایران، نظام زن سروری آهسته آهسته به زوال می‌رود و نقش زن در جامعه بسیار کمرنگ می‌شود و جانشین عشق مادرسالارانه، قانون پدرمدارانه می‌گردد. در این قانون مداری که عشق نقش چندانی ندارد، زن کارکرد و خویش‌کاری دگرگونی می‌یابد؛ او از یک‌سو ابزار پیوند سیاسی می‌شود و از سوی دیگر، وسیله‌ای برای تداوم نسل، که این دو خویش‌کاری زن در شاهنامه انعکاس پررنگی دارد. البته این به معنی عدم وجود زنان بزرگ و تأثیرگذار در شاهنامه نیست؛ چرا که در برخی داستان‌ها زنان نقش بنیادین دارند که این بزرگی و تأثیر می‌تواند بازمانده‌ای از دوران زن سروری باشد و فردوسی به‌عنوان راوی حماسه ملی ایرانیان، همه این ویژگی‌های فرهنگی را در اثر خود منعکس کرده است.

بازتاب زروانیسم در شاهنامه

در شاهنامه فردوسی بازتاب بسیاری از آیین‌ها و باورهای کهن وجود دارد، داستان‌های شاهنامه در طول هزاره‌های زندگی بشر به دست نسل‌های گوناگون آفریده و در کنار هم چیده شده و از تأثیر ادیان و عقاید گوناگون بر کنار نمانده است. آیین زروانی به‌عنوان یک اندیشه دینی بر فضای ایران باستان حاکم بوده است. این آیین در شاهنامه بازتاب بسیاری یافته است.

برای بیان دگردیسی زروان در شاهنامه سیر کوتاهی در مذاهب باستانی ایران لازم می‌نماید: چنانکه آیین «مزدایی» در شکل اولیه خود اعتقاد به خدایی به نام «اهورامزدا» را تبلیغ می‌کرد: «اهورامزدا آفریننده جهان و خدای آسمان‌هاست و بر کائنات فرمان می‌راند و نورها، آسمان‌ها و وجود عالم ناشی از دانایی اوست. شمار بسیاری از شخصیت‌های ملکوتی به نام یشتها گوش به فرمان اهورامزدا هستند. این شخصیت‌ها همانا قوای طبیعی و عناصر مختلفی از قبیل آتش، آب، خورشید، ماه، آسمان، زمین، باد و غیره است. هر یک از عناصر به شکلی خاص و با سروده‌های ویژه‌ای مورد ستایش قرار می‌گرفتند.» (ماسه و گروسه، ۱۳۳۹: ۸۷)

در حقیقت این زمان است که خلق می‌کند، نیرو می‌بخشد و پیر می‌گرداند و فردوسی در شاهنامه بر این موضوع تأکید فراوان دارد و یاریگران او را یک به یک برمی‌شمارد. نظریه نیبرگ این بود: «در زمانی که صورت زروانی زرتشتی گری به تدریج و به نفع دین به دین مزدیسنی از صحنه خارج شد، القاب و شاخص‌هایی که زمانی مناسب حال زروان بود، به دیگر ایزدان انتقال یافت؛ یعنی کسی که نیرو می‌دهد، کسی که نو می‌سازد و کسی که پیر می‌سازد.» (نیبرگ، ۱۳۵۹: ۳۳۷)

بازتاب نظریه جبرگرایی آیین زروانی در شاهنامه

در مینوی خرد، اعتقاد به جبرگرایی کاملاً آشکار بیان شده است: «حتی با نیرو و قدرت و هوش و علم و هم امکان حذر از قضا و قدر نیست؛ زیرا قضای خیر و شر فرارسد، خردمند در کار خود ناتوان می‌گردد و آن که اندیشه ناتوان داشته باشد، در کار خود توانا می‌شود. غافل را کوشا و کوشا را غافل می‌سازد.» (مینوی خرد، ۱۳۷۹: ۶۸)

«در بندهشن، زروان عامل تقدیر تعیین‌کننده نهایی زندگی است.» (بندهش، ۱۳۶۹: ۳۷) این تفکرات را فردوسی با بیانی شیوا مطرح کرده است:

برآمد برین روزگار دراز زمانه به دل در همی داشت راز
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ۳۶)

نگه کن که مر سام را روزگار چه بازی نمود، ای پسر گوش دار
(همان، ۵۷)

با این بینش، انسان، صرفاً دنده‌ای از چرخ‌های تقدیر است که اعمال او باید به طوری اجتناب ناپذیر به نابودی و بی‌نظمی منجر شود. در داستان ضحاک، مرگ آبتین (پدر فریدون) به دست ضحاک مقدر شده است این بودنی آن چنان که باید، اتفاق افتاد:

برآید به دست تو هوش پدرش O
وز آن درد گردد پُر از کینه سرش
چو ضحاک بشنید و بگشاد گوش O
ز تخت اندر افتاد و زو رفت هوش
(همان، ج ۱، ۳۹)

نیبرگ می گوید: «او نه تنها خدای دست نیافتنی در آسمان است که تقدیر محتوم آدمی را در کف خود دارد، بلکه او خدای زمین، مرگ و زندگی، تولد و زوال است.» (۱۳۵۹: ۳۳۶) چنانکه سهراب هم در لحظات پایانی زندگی خود با اعتقادی راسخ به این باورها اشاره می کند:

چنینم نوشته بداختر به سر
که من کشته گردم به دست پدر O
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ۸۷)

در شاهنامه، «زمان» همچون اعتقادات پیشین از محورهای اساسی است و فردوسی این استحاله را در شخصیت زال و خاندان او، رستم و اکوان دیو و رستم و اسفندیار متجلی می سازد. زیرا موضوع شاهنامه یک زندگی است که رگ جاندار و زنده آن پیکار است؛ پیکار انسان با دیوها و پلشتی ها و پیکار راستی با کژی. درواقع فردوسی در پی بیان نبرد نژادها نیست، بلکه مبارزه دائمی و بی امان با کج تابی اندیشه های حاکم بر نژادها را داشته است. از این رو، در هستی زال، رستم، اسفندیار، عناصر مقدس و آیینی اقوام ایرانی و نیز ارزش های پهلوانی گوناگون چنان به هم آمیخته می شود که به راحتی از یکدیگر تفکیک پذیر نیست. در وجود این پهلوانان اختلاطی از دو قلمروی تقدس و پلیدی یا برزخی میان اسطوره و حماسه شکل می گیرد.

بر بنیاد گستردگی دانسته های بازمانده از روزگار ساسانیان درباره زروان و نیز جلوه های پنهان و پیدای انگاره های این آیین در باورهای دینی و مذهبی رایج این دوره، واژه (زروان) در ترکیب نام های کسان روزگار ساسانی مانند: زروان داد و زروان دخت، متداول بوده است.

چند نکته شایان توجهی که در همین باب و در پیوند با موضوع این یادداشت، باید بدان اشاره کرد این است که واژه «زروان» در شاهنامه نیز به صورت نام ویژه برای پرده دار پادشاه نامدار ساسانی، انوشیروان، به کار رفته است:

یکی نامور بود زروان به نام
که او را بدی بر در شاه ام

O

O

کهن بود و هم حاجب شاه بود
فروزنده رسم درگاه بود

O

O

(همان، ج ۸، ۱۶۴)

مهر

آریائیان آنچه را که در زندگی خود مؤثر می‌شناختند، تقدیس می‌کردند. آسمان برای آنان پاک، روشنی‌بخش و زندگی‌آور بود؛ زیرا از برق آن شعله آتش معابد و خانه‌ها را افروخته می‌داشتند، از بارانش نعمت برمی‌گرفتند و از خورشیدش نور بر آن‌ها می‌تابید. همه این‌ها سبب می‌شد که والاترین مقام از آن خدای آسمان باشد. این طبیعی است: انسانی که آسمان با عظمت بالای سر اوست و باران، برف، صاعقه و دیگر حوادث طبیعی را نتیجه قدرت آن می‌داند و بالاتر از همه خورشید و ماه، این دو منبع نور را در آنجا مشاهده می‌کند، گرایش و کششی نسبت به آن احساس کند که از ترس، عظمت یا قدرت، از هرچه باشد خیال‌افزا و داستان‌ساز است.

هنوز هم به تصور مردم، خدای در آسمان‌هاست، روح به آنجا می‌رود و روح‌الله در فلک است. این‌ها همه گواهی می‌دهد که کهن‌ترین خدای آریائیان، خدای آسمان باشد. زمین نیز مادری مهربان بود که خوراک آنان را آماده می‌کرد و چهارپایان‌شان را سیر می‌داشت؛ باده‌ها، آب‌ها و هر یک از مظاهر دیگر، مقامی ویژه داشتند. قربانی‌ها برای جلب یاری این ایزدان یا خدایان، برابر آیینی خاص و در محلی معین انجام می‌شد؛ چراکه پیوسته این مردم به کمک خدایان خیر برای دور کردن دیوهای تاریکی، خشکی، طوفان‌های سخت و بادهای مرگ‌زا نیازمند بودند؛ اما آنان مانند برخی ملت‌ها، هرگز در این اندیشه نبودند که با اهدای قربانی یا نیایش به ارواح پست و شریر، محبت آنان را جلب کنند، بلکه پیوسته تنفر خود را به صورت‌های مختلف ابراز می‌داشتند و تنها به مظاهر نیکی توسل می‌جستند.

نتیجه اینکه باورهای آریائیان ساده و ابتدایی و مبتنی بر تعدد مظاهر خیر بوده است. درعین‌حال، کهن‌ترین و بااهمیت‌ترین خدای آنان، خدای آسمان است که در کتاب ریگ‌ودا Dyaho نام داشته و سپس به «این‌درا» تبدیل شده است. این ایزد به صورت «اورانوس» Oranus در یونانی باقی مانده است (گریمال، ۱۳۶۷: ذیل اورانوس). «میه» Meillet در جایی «ورونه» Varuna را در معنایی نزدیک به «قانون» به کار می‌برد و جای دیگر آن را «پیونددهنده» معنی می‌کند (کریستن‌سن، ۱۳۴۵: ۴۱) ایرانیان نیز به خاطر برتری این خدا کلمه Asura به معنی بزرگ، بخشنده نعمت را به آن می‌افزودند. به همین جهت، «ورونه» هندوان، همان «اهوره» ماست که سپس خدای بزرگ ایران شد (شاله، ۱۳۴۶: ۲۰۷؛ یشت‌ها، ۱۳۴۷: فروردین‌یشت، بند ۱۴۶) دومزیل می‌نویسد: «آیین مزدایی در شکل اولیه خود باورمندی به خدای واحدی به نام اهورمزدا را تبلیغ می‌کند و آن، همان خدایی است که پادشاهان ایران، بزرگی او را می‌ستایند، او خدای خرد است و بر همه افلاک

فرمانروایی دارد؛ ایزدان آب، آتش، خورشید، ماه، آسمان، زمین و باد او را یاری می‌کنند.» (خدایار محبی، بی‌تا: ۸۷)

آشکار است که دین مزدایی در میان ایرانیان تا زمان زردشت باقی بوده و مبتنی بر اقرار به بزرگی عوامل طبیعی و باورمندی به خدایی آنان و ایزدان متعدد بوده است که هر یک را در حقیقت مظهري از مظاهر قوای طبیعت می‌پنداشتند؛ از جمله آنها «میتره» در سنسکریت و «میتره» در اوستا خدای آفتاب است که در لغت به معنای دوست، مظهر و پیمان است و روشنایی روز از آن اوست. میتره در میان خدایان آریایی، همانند آپولون Apolon در میان یونانیان است که با خدای آسمان رابطه نزدیک دارد و آریاییان آن را «میتره ورونه» می‌گویند و در نزد آنان، یکی بر دیگری تقدم ندارد؛ چنان‌که میتره چشم ورونه است و به کمک یکدیگر نظام عالم را حفظ می‌کنند. ارتباط ورونه با رب‌النوع روشنایی فقط خاص دوره هندوایرانی نیست، بلکه در ادیان دیگر و در دوره قبل از آن نیز دیده می‌شود.

دومزیل در ادیان ایران باستان «مهر» را خدای پیمان، مالک چراگاه‌های وسیع، نگهبان خستگی‌ناپذیر و حامی درستکاران می‌داند که چشم روز و خورشید غروب‌ناپذیر است؛ هزار گوش و هزاران چشم دارد و نسبت به پیمان‌شکنان بی‌رحم، اما نسبت به ستایشگران مهربان است (یشت‌ها، ۱۳۴۷، ج ۱: مهریشت) نام مهر در کتیبه اردشیر دوم هخامنشی در کنار نام اهورمزدا و آناهیتا دیده می‌شود. در آنجا اردشیر پس از گزارش کارهای خود در مورد ساختن ایوان از اهورمزدا، آناهیتا (ناهید) و میتره (مهر) می‌خواهد که «مرا و آنچه را که وسیله من کرده شد از تمام بلا بیابند.» (شارپ، بی‌تا: ۱۱۹) این ایزد در نزد ایرانیان بیش از همه در جشن مهرگان که جشنی مخصوص فروغ و روشنایی و موسوم به «مهر روز» است، اهمیت داشت.

ارتباط مهر و خورشید، هم در ادب فارسی و هم در معتقدات آریاییان مشهود است. اسفندیار وقتی زال را معرفی می‌کند، مهر را دارای نیرویی شگرف می‌داند: (همان، ج ۵، ۴۰۶)

رستم نیز زمانی که زن جادو در چهره کنیزکی جوان پیش وی می‌آید و جام می بر کفش می‌نهد، از خداوند مهر یاد می‌کند و چهره جادوگر دگرگون می‌شد: (همان، ج ۲، ۳۱)

یگانگی آیین و فرمان

پیشتر به الهی بودن کین توزی و یگانگی آیین و فرمان در اندیشه فردوسی اشاره شد، در ادامه به مواردی که به پیوند و یگانگی دین و دولت در سایه حماسه ملی است، اشاره خواهد شد.

زال با اینکه سخت به رودابه دلبسته است، دعوت مهراب را در رفتن به سرای وی به میهمانی نمی‌پذیرد و این کار را مخالف آیین و فرمان می‌داند. گفت و شنود مهراب و زال را با هم می‌خوانیم:

بدو گفت مهراب کای پادشا۰	سرافراز و پیروز و فرمان روا۰
مرا آرزو در زمانه یکیست۰	که آن آرزو بر تو دشوار نیست۰
که آبی به شادی سوی خان من۰	چو خورشید روشن کنی جان من۰
چنین داد پاسخ که این رای نیست۰	به خان تو اندر مرا جای نیست۰
نباشد بدین سام همداستان۰	همان شاه چون بشنود داستان۰
که ما می گساریم و مستان شویم۰	سوی خانهٔ بت پرستان شویم۰
جز آن هر چه گویی تو پاسخ دهم۰	به دیدار تو رای فرخ نهم۰

(همان، ج ۱، ۱۵۸)

وقایع شاهنامه حاصل مرابطات آیین و فرمان است. هماهنگی شاهان و پهلوانان با آیین وقایع خوش و ناهماهنگی آنان با آیین رویدادهای ناخوش این حماسه را رقم می‌زند. شاهان گاه خویشاوندی را نیز در این میانه به قربانگاه می‌فرستند تا از درگیری و آیین پیشگیری کنند. مصداق این قول نبردی که میان کسری و پسر مسیحی خویش نوشزاد درمی‌گیرد و پادشاه ساسانی در حقیقت جگرگوشهٔ خویش را پای آیین زردشت قربانی می‌کند. (همان، ج ۸، ۹۵)

نمود دیگر یگانگی دین و دولت همیاری مستمر موبدان و پادشاهان در این اثر است و حتی گاه موبدان عملاً پادشاهی می‌کنند. ترویج دین چنانکه در روزگار گشتاسب می‌بینیم از وظایف شاهان است، این پادشاه پسر خویش اسفندیار را به اطراف جهان گسیل می‌کند تا دین بهی را در همه جا بگستراند. ساختن آتشگاه‌های گوناگون از سوی شاهان نیز نشانهٔ دیگری بر یگانگی آیین و فرمان تواند بود.

پادشاهان نیز گاه گاه به صراحت از این یگانگی سخن به میان آورده‌اند. در توقیع کسری نیز

آمده است:

پرسید موبد ز شاه زمین۰	سخن راند از پادشاهی و دین
که بی دین جهان به که بی پادشا	خردمند باشد برین بر گوا۰
چنین داد پاسخ که گفتم همین	شنید این سخن مردم پاکدین
جهاندار بی دین جهان را ندید	مگر هر کسی دین دیگر گزید

یکی گفت نفرین به از آفرین ^o	یکی بت پرست و یکی پاکدین
بگو آنچ رایت بود در نهان	ز گفتار ویران نگرده جهان
خردمندی و دین نیارد بها	هرآنکه که شد تخت بی پادشا
	(همان، ج ۸، ۲۷۴)

تضاد

یکی از پندارهایی که بر شاهنامه سایه انداخته اینست که جهان عرصهٔ پیکار ضدهاست. نام و ننگ، اندوه و شادی، رنج و گنج، مهر و کین، خوشی و ناخوشی، بزرگی و خواری و... با هم آمیخته‌اند و کام سره‌ای در کار نیست. حتی پادشاه کامرانی همچون بهرام گور سرانجام به ناکام از دنیا می‌رود. وقتی مرگ پایان همه چیز است، هیچ کامی کام نیست. با مطالعه و تفحص در اوج و حضيض سرنوشت قهرمانان شاهنامه به این نتیجه خواهیم رسید که درد آدمیزاد درمان ناپذیر است و شادی و خوشی در زندگی همیشه کمتر از اندوه و ناخوشی است. همواره در ترازوی جهان کفهٔ بدی‌ها و پلشتی‌ها فروتر می‌ایستد. سراینده در مقدمهٔ داستان جنگ بزرگ کیخسرو بیتی می‌آورد که می‌توان آن را عصارهٔ شاهنامه پنداشت:

چنین پروراند همی روزگار فزون است از رنگ گل، رنج خار

o

o

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵، ۸۶)

فردوسی رنگ گل یعنی خوشی‌ها و زیبایی‌های این جهان را انکار نمی‌کند، ولی در نظر و پنداشت او ناپسندی و زشتی‌های آن بیشتر است. فردوسی در جای جای اثر خود به بازگفت این اندیشهٔ بزرگ پرداخته است و به عنوان نمونه به چند مورد اشاره خواهیم کرد. پس از گزارش کردن داستان زندگی خسرو پرویز، فردوسی فصلی بلند در بیان بزرگی‌های این پادشاه آورده است:

که از پادزهرش فزون است زهر	مبادا که گستاخ باشی به دهر
ز منزل مکن جایگاه نشست ^o	مسا ایچ با از و کینه دست
تو گردی کهن دیگر آرند نو	سرای سپنج است با راه و رو
	(همان، ج ۹، ۲۳۵)

به این پندار با همین بیان، در مویه‌های باربد خطاب به خسرو پرویز، نیز برمی‌خوریم: (همان،

ج ۹، ۲۷۹)

فردوسی با آنکه به یأسی فلسفی دچار است، راه رستن از این یأس را آویختن در شادی و خوشی و کامیابی از زندگی موقت میبندد و از مندرجات شاهنامه چنین پیداست که خود را نیز بدین چاره از چنگ نومیدی ژرف حکیمانه خویش می‌رهانده است. حکیم توس به هنگام گزارش کردن پایان کار خسرو پرویز و کشته شدن پانزده فرزند وی، جهان را به نهنگی مردم خوار مانند می‌کند که نخست شکار خویش را از خاک برمی‌دارد و سپس پیکر او را به دندان می‌گیرد:

جهان را مدان جز دلاور نهنگ بخاید به دندان چو گیرد به چنگ

(همان، ج ۹، ۲۸۴)

اندیشه تضاد درونی جهان بارها در بدایت و وسط و نهایت روایات شاهنامه آمده است، در باور شاهنامه جهان به الاکلنگی می‌ماند که اگر تو را برکشید، دیگری را فرود آورده است و اگر تو را فرود آورد، بی‌گمان دیگری را برکشیده است:

چنین بود تا بود گردان سپهر گهی جنگ و زهرست و گه نوش و مهر

(همان، ج ۴، ۲۵۴)

یکی را برآری به چرخ بلند	یکی را کنی خوار و زار و نژند
یکی را برآری و قارون کنی	یکی را به نانی جگر خون کنی
یکی را برآری و شاهی دهی	یکی را به دریا به ماهی دهی
یکی را بدادی دگر را بده	میان دو آزاده کینه منه
نه با آنت مهر و نه با اینت کین	که بهدان تویی ای جهان آفرین
ز تو شادمانی و از تو غمی است	یکی را فزونی دگر را کمی است
جهان را بلندی و پستی تویی	ندانم که ای هر چه هستی تویی

(همان، ج ۴، ۲۵۴)

پس از بیان سوگواری رستم بر سهراب، چنین آورده است:

چنین است کردار چرخ بلند به دستی کلاه و به دستی کمند

o

o

چو شادان نشیند کسی با کلاه به خم کمندش رباید ز گاه

o

o

اگر چرخ را هست از این آگهی
همانا که گشته است مغزش تهی
چنان دان کز این گردش آگاه نیست
که چون و چرا سوی او راه نیست
(همان، ج ۲، ۲۴۵)

فردوسی از دست این تضادگونگی گاه چندان خشمگین می شود که زندگی را بیداد و مرگ را داد می بیند و به امید خواب خوش مرگ، بیداری ناخوش زیستن را تحمل می کند:

همه در جهان خاک را آمدم
نه جویای تریاک را آمدم
بمیرد کسی کو ز مادر بزاد
زهش چون ستم بینم و مرگ داد
(همان، ج ۷، ۲۸۷)

در تصور حکیم توس آفریدگار، کائنات ار به طور جوهری در تضاد با یکدیگر آفریده است و همین تضاد جوهری است که جهان را به دو جناح نیک و بد که همواره در حال جدال اند، تقسیم کرده است. این ستیز سنگین که در ازل آغاز شده تا روز شمار نیز دنبال خواهد شد. از بان سام سوار خطاب به ستاره شناسان چنین آمده است:

دو گوهر چو آب و چو آتش به هم
برآمیخته باشد از بن ستم
همانا که باشد به روز شمار
فریدون و ضحاک را کارزار
(همان، ج ۱، ۱۸۰)

نتیجه گیری

داستان های شاهنامه هم در گفتار و هم در کردار و هم در پندار یگانگی آیین و فرمان را فریاد می کنند. به همین روی است که می توان شاهنامه را در عین حال کتابی دینی به شمار آورد. اگر به دیده انصاف بنگریم یکی از رازهای ماندگار این اثر ارجمند نمایش همین یگانگی است و اگر شاهنامه منحصرأ نام شاهان می بود چه بسا که رفته رفته از میزان اقبال مردم بدان کاسته می شد و چه بسا چون مأخذ خویش، شاهنامه ابومنصوری، از یاد روزگار فراموش می شد.

از سوی دیگر حماسه در ارتباط با قوم و قبیله و ملت معنا پیدا می کند. مرد حماسه نمی تواند و نمی باید تنها گلیم خویش را از آب بیرون بکشد. او همیشه همراه مردم است. به خاطر آنها زندگی می کند و می میرد. به عبارت دیگر، جهان بینی حماسه، دیدی برون گرایانه دارد و این دو ویژگی،

یعنی توجه به حیات مادی و عنایت و اهتمام به زندگی جمعی، با عرفان رسمی که می‌کوشد با نفی استحقاق جسم برای بهره‌مندی از لذات مادی، فضایی وسیع‌تر برای طیران روح فراهم کند و جسم را بندی بر پای روح می‌داند و از سوی دیگر مکتبی است فردی با تمایلات آشکارا درون‌گرایانه، منافات دارد.

منابع

۱. زهیری، علیرضا (۱۳۷۹)، «هویت ملی ایرانیان»، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۱۲.
۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۳. کزازی، جلال الدین (۱۳۸۲)، *نامه باستان؛ ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، ج ۹، تهران: سمت.
۴. مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۴)، *تن پهلوان و روان خردمند*، تهران: طرح نو.
۵. میرمحمدی، داود (۱۳۸۳)، *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*، تهران: تمدن ایرانی.
۶. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.